

خاستگاه





شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

سازگان زبان شناختی قرآن^۱

حسین عبدالرئوف
ابوالفضل حری

۱. درآمد

این جستار، ساختارهای زبانی قرآن را که مبین زیبایی^۲ زبانی منحصر به فرد متون قرآنی است، از دیدگاه زبان‌شناسی بررسی می‌کند. زیبایی زبان شناختی قرآن در ساختارهایی با سبک شکوه‌مند به‌غایت تأثیرگذار، بافت موقعیتی و محیط زبانی، جلوه‌ی دوچندان پیدا کرده است. هرگونه تغییر در واژه‌گزینی^۳ ساختارهای زبانی، ارزش معنایی ساختارها را تغییر می‌دهد، تأثیر سبک‌شناختی را از میان می‌برد، و نظم آهنگ زبانی کلان متن محاط‌کننده این‌گونه بر ساخت‌ها^۴ را بر هم می‌زند. از این رو، زیبایی زبانی مبین واژه‌گزینی «نشان‌دار»^۵ / نام‌آلوف (کم‌بسامد) در گفتمان قرآنی است. برداشت ما از زیبایی زبانی با تأثیرات زبانی نیز ارتباط مستقیم دارد؛ از رهگذر تأثیرات زبانی مؤلفه‌ها و ویژگی‌های برساختی معین، صبه‌ای فردی پیدا کرده و موجب می‌شود که در خواننده / شنونده تأثیر کند. وزن از جمله سازوکارهای تأثیرگذاری است که در ایجاد سبکی و الوامد و زیبایی زبانی نقش دارد. در گفتمان قرآنی، ساخت صرفی زبان^۶ به کار می‌رود تا ایجاد قافیه کند و قافیه‌سازی نیز تأثیر اقلام و ازگانی انتخاب شده را دوچندان و تأثیر روان‌شناختی را زرف و ماندگار می‌کند. این مقاله، جنبه‌های سازگانی برخی ساختارهای زبانی را تبیین می‌کند؛ برساخت منحصر به فرد این ساختارها از رهگذر شماری عناصر درون زبانی، غیر زبانی و پیرا زبانی^۷ فراهم می‌آید. این عناصر در تزئین داخل و خارج زبانی نقش اساسی دارند. در این جستار، اصطلاح زیبایی زبانی ناظر است به برجسته‌ترین جنبه‌های سازگانی ساختارهای قرآنی؛ از آن جمله است: واژه‌گزینی، ترتیب و آرایش

عناصر تقابلی/متباین^۸، ساختارهای ساده/پیچیده، برساخت‌های چندلایه، ساختارهای واجد جلوه‌های صوتی، تزئین واژگانی رنگارنگ، تقدیم و تأخیر^۹، ساختارهای واجد تقارن زبانی و عددی، کاربرد دوگانه‌ها^{۱۰} و غیره. برساخت‌هایی از این دست، زیبایی سازگانی مثال‌زدنی خلق می‌کنند. حال که قصد داریم از زیبایی در نقاب سازگان زبانی قرآن پرده برافکنیم، در تحلیلی که در سنن زبانی دستورنویسان کلاسیک ریشه دوانده به طریق اولی^{۱۱} از «بلاغت عربی» نیز بهره خواهیم گرفت.^{۱۲} این رویکرد، درون‌کامگی/درون‌باروری نحوی-بلاغی^{۱۳} را از پی می‌آورد که مشخصه‌ی گفتمان قرآنی است. در این مجال اندک، فقط برخی از ویژگی‌های سازگان زبانی گفتمان قرآنی را از نزدیک بررسی می‌کنیم. از این رو، نمونه‌ها و مثال‌ها نیز محدود خواهند بود. در یک کلام، دامنه‌ی این مقاله به ویژگی‌های زبانی و پیرا زبانی فاخر گفتمان قرآنی محدود خواهد بود.

۲. جابه‌جایی سازه‌ها^{۱۴}

می‌توان از رهگذر آرایش، اندازه و شکل خاص سازه‌های یک برساخت و نیز ویژگی‌های متباین تمایزبخش ساختاری خاص، به ترکیب‌بندی تأثیرگذار برساختی معین دست یافت. جابه‌جایی سازه‌های ساختاری زبانی، عاملی است که به طرز تأثیرگذار در تزئین زبانی رنگارنگ همه‌جانبه‌ی برساخت قرآنی معین، نقش دارد. جابه‌جایی عناصر را می‌توان براساس جنبه‌های زبانی زیر بیان کرد.

۲.۱. واژه‌گزینی

چینش عناصر واژگانی به‌ترتیبی خاص، کارکرد تزئینی دارد و در صورت زبانی کلی برساخت حائز اهمیت است. واژه‌گزینی مشابه با همان محتوای پیشین، زیبایی زبانی برساختی معین را از حیث ساختاری بر هم می‌زند. مثلاً در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب:

...وَالذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَالذَّاكِرَاتِ...
... و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند...

اگر ترتیب واژگان را بر هم بزنیم:

...وَالذَّاكِرِيْنَ وَالذَّاكِرَاتِ اللّٰهَ كَثِيْرًا... یا

وَالذَّاكِرِيْنَ اللّٰهَ كَثِيْرًا وَالذَّاكِرَاتِ اللّٰهَ كَثِيْرًا...

آیه تأثیر زبانی تزئینی خود را از دست می‌دهد^{۱۴}، چرا که مفعول الله از حیث زبانی و بلاغی خشو محسوب می‌شود. ساختار اصلی آیه‌ی قرآنی به‌واسطه‌ی جداکردن دو فاعل (الذَّاكِرِيْنَ وَالذَّاكِرَاتِ) و قراردادن مفعول مستقیم الله از یک سو، و استفاده از حرف ربط «وَ» میان مذكر جمع (الذَّاكِرِيْنَ) و فاعل مؤنث جمع (الذَّاكِرَاتِ)، به هدف زبانی خود رسیده است. دیگر عنصر تزئینی در این آیه به سطح بلاغی یعنی ساختار سر-آغاز، دم-پایان/ردالصدر الی العجز^{۱۵}، مربوط می‌شود: الذَّاكِرِيْنَ سر و الذَّاكِرَاتِ دُم به حساب می‌آیند. قرارگیری الله در مرکز جمله مبین این است که پرهیزگاران که خدا را بسیار یاد می‌کنند گویی خدا را در آغوش گرفته‌اند. واژه‌ی کثیراً بر این معنا تأکید می‌کند. در سطح

بینامتنی، آیه‌ی ۱۹۱ سوره‌ی آل عمران نیز این جنبه از معنا را نشان می‌دهد:
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ
هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)

همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند، و در آفرینش
آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [که:] پروردگارا، اینها را ببهوده نیافریده‌ای منزهی تو! پس ما را از عذاب
آتش دوزخ در امان بدار (۱۹۱)

هرگونه تغییر در چینش واژگان، زیبایی زبانی آیه را برهم زده و فاقد تأثیر سبکی یا معنایی
خواهد بود ...

در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب که پیش‌تر بحث کردیم، وزن نقش اساسی دارد؛ بدین معنا که وزن
کلان متنی محیط زبانی آیه را متناسب کرده است: ده فاعل مذکر جمع، ده فاعل مؤنث جمع را در
ساختاری یکسان همراهی کرده است:

لِإِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ
وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت‌پیشه، و مردان و زنان
راست‌گو، و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه‌دهنده، و مردان و
زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاکدامن، و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای همه
آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

در آیات ۳-۴ آل عمران:

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ
وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ لِّإِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ (۴)

این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتاب‌های آسمانی] پیش از خود است، به حق [و به تدریج] بر
تو نازل کرد، و تورات و انجیل را... (۳) پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان
[جداکننده‌ی حق از باطل] را نازل کرد. کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت
خواهند داشت، و خداوند شکست‌ناپذیر و صاحب انتقام است. (۴)

می‌توان انزل دوم را حذف کرد و الفرقان را بعد از الانجیل آورد:

«وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ وَالْفُرْقَانَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ...»

اما تأثیر زبانی یکسان ندارد، یعنی این‌گونه چینش واژگانی به معنای آیه صدمه می‌زند؛ در واقع،
نوعی آشفتنگی معنایی به بار می‌آورد. دلیل این است که واژه‌ی محوری «انزل» در جای خود قرار
ندارد و واژه‌ی «الفرقان»، که جای‌گیری اصلی آن در پایان جمله بار معنایی اساسی دارد، به میانه‌ی
آیه نقل مکان کرده است. تکرار واژه‌ی «انزل» و جای‌گیری «الفرقان» در انتهای آیه (آیه‌ی سوم و
چهارم یک آیه فرض شده است) شگردهایی در خدمت معنایند. تکرار فعل «انزل» بر نزول فرقان

(جدانکنده‌ی خوب از بد) تأکید می‌کند و این که فرقان کتابی الهی است؛ حال آن که جای‌گیری واژه‌ی «الفرقان» در انتهای جمله مبین این است که فرقان آخرین کتاب الهی است. احمد عطا^{۱۶} نمونه‌هایی از این دست را ترکیب‌بندی شیمیایی قرآن می‌نامد و مراد او ساختارهای زبانی ظریف و متوازن گفتمان قرآنی است.^{۱۷}

۲.۲. چینش عناصر متباین

عناصر متباین (یعنی متضادها) به‌سان دو آجر مختلف رنگ دیوار، در نظمی خطی کنار هم قرار می‌گیرند؛ هر واژه مفهومی مختلف – مثبت یا منفی – را به ذهن متبادر می‌کند. در آیات ۱۹-۲۰ سوره‌ی فاطر:

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ (۱۹) وَالْظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ (۲۰)

و نابینا و بینا یکسان نیستند (۱۹) و نه تیرگی‌ها و روشنایی (۲۰)

الأَعْمَى/البَصِيرُ و الظُّلُمَاتُ/لألنُّورُ عناصر متباین‌اند. در چینش این عناصر، مفاهیم مثبت و منفی در کنار هم ردیف شده‌اند. عناصر متباین در دو بخش جداگانه ولی مرتبط با هم قرار می‌گیرند؛ هر بخش دو عنصر متباین را شامل می‌شود. در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی هود:

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۴)

مثل این دو گروه، چون نابینا و کر [در مقایسه] با بینا و شنوا است. آیا در مثل یکسان‌اند؟ پس آیا پند نمی‌گیرید؟ (۲۴)

دو عنصر متباین الاعمی و الاصم به‌همراه البصیر و السميع آمده است. چینش این عناصر با هم متقارن است: عمی با بصیر و اصم با سميع. در این آرایش واژگانی، دو بار منفی (اعمی / اصم) متباین دو بار مثبت (بصیر / سميع) است.

۳. ساختارهای ساده‌ی فاقد معرف^{۱۸}

این‌گونه ساختارها، بر ساخت‌هایی همپایه^{۱۹} اند که یا فعلیه^{۲۰} اند (یعنی با فعل شروع می‌شوند)، یا اسمیه^{۲۱} که با اسم، همراه با فعل یا بدون آن، آغاز می‌شوند. آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی شوری:

فَلْيَذَكِّرْكَ فَادَعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْبُدَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبَّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ (۱۵)

بنابر این به دعوت پرداز، و همان‌گونه که مأموری ایستادگی کن، و هوس‌های آنان را پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شماست، اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست، میان ما و شما خصومتی نیست، خدا میان ما را جمع می‌کند، و فرجام به سوی اوست. (۱۵)

کل بر ساخت، جمله‌ی فعلیه‌ای است که از پس ساختارهای ساده‌ی هم‌پایه‌ی اسمیه آمده است:

فَلِذَلِكَ فَادُعُ
 وَاسْتَقِيمُ كَمَا أَمِرْتُ
 لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
 قُلْ أَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ
 أَمِرْتُ لَا غَيْلَ بَيْنَكُمْ

از پس این جملات فعلیه، ساختارهای ساده‌ی اسمیه آمده است:

اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ
 لَنَا أَعْمَالُنَا
 لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ
 لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ
 اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا
 إِلَيْهِ الْمَصِيرُ

در این ساختارها هیچ‌گونه توصیف‌کننده‌ای به کار نرفته است.

۴. ساختارهای پیچیده‌ی واجد معرّف

این ساختارها، بر ساختارها یا جملاتی به‌غایت تزئینی‌اند که زنجیره‌ای از واحدهای توصیف‌کننده را به خدمت می‌گیرند تا به‌سان قندیلی با خوشه‌هایی (آویزهایی) از توصیف‌کننده‌ها جلوه‌گر شوند. مثلاً در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی محمد:

مَثَلُ الْبَجْتَةِ الَّتِي وَعْدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۱۵)

مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهایی است از آبی که [رنگ و بو و طعم آن] برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود و رودهایی که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب. و در آنجا از هرگونه میوه برای آنان [فراهم] است و [از همه بالاتر] آموزش پروردگار آنهاست. [آیا چنین کسی در چنین باغی دل‌انگیز] مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود [تا] روده‌هایش را از هم فروپاشد؟ (۱۵)

جالب‌تر این که، هسته‌ی هر خوشه تقارن عددی دارد، بدین معنا که هر خوشه تعداد حروف یکسان دارد: چهار خوشه‌ی اول دارای چهار واژه‌ی هسته‌ای هستند و هر هسته، فقط سه حرف دارد (ماء، لَبَن، خَمْر و عَسَل) حال آن که، دو خوشه‌ی آخری فقط دو واژه‌ی هسته‌ای دارند و هر هسته دارای پنج حرف است (الثَّمَرَات و مَغْفِرَةٌ). گاهی خوشه‌ها محکم‌تر از پاراگراف‌اند و سهل‌تر می‌توان تشخیص داد که در حین قرائت کجا وقف کرد و کجا شروع کرد.^{۲۲}

نمونه‌ی جذاب دیگر از برساخت قرآنی پیچیده‌ی تزئینی در آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده به تصویر درآمده است. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرکس از شما از دین خود برگردد، به‌زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایش‌گر داناست. (۵۴)

در این آیه زنجیره‌ی واحدهای توصیفی در انتهای جمله قرار گرفته‌اند. این واحدهای توصیف‌کننده، جواب شرط جمله‌ی شرطیه محسوب می‌شوند.

۱.۴. ساختارهای پیچیده شامل ضمائر موصولی

جمله‌ای که در بخش اول، شماره‌ی چهارم بحث شد، نمونه‌ای است که نشان می‌دهد بند موصولی الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ، بند صفتی توصیف‌کننده‌ی اسم‌الجنه است که با ضمیر موصولی الَّتِي معرفی می‌شود. در موارد دیگر، خوشه بندهای صفتی موصولی اسم را توصیف می‌کنند. برای مثال، در آیات ۵-۱ سوره‌ی الاعلی:

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵۹)

نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای (۱) همان که آفرید و هم‌مانگی بخشید (۲) و آن که اندازه‌گیری کرد و راه نمود (۳) و آن که چمن‌زار را برآورد (۴) و پس از [چندی] آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید. (۵)

یک خوشه با سه ضمیر موصولی داریم:

الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى

هر بند با اسم موصولی الَذِي شروع می‌شود و هر سه بند عبارت اسمی یکسان (ربک) را توصیف می‌کنند. در این آیه از آن رو به ضمیر موصولی نیازمندیم که اسم توصیف‌شده‌ی «رب» اسم معرفه است، چرا که اولین بخش از جمله اضافه‌ای است.

۲.۴. ساختارهای پیچیده‌ی بدون ضمائر موصولی

در برخی ساختارهای قرآنی به بند صفت‌گونه‌ای برمی‌خوریم که اسم را توصیف می‌کنند و از ضمائر موصولی هم خبری در میان نیست. در آیه‌ی ۶ سوره‌ی تحریم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْضُونَ اللَّهُ مَا آمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۶)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسان‌تان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگ‌ها هستند حفظ کنید: بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سخت‌گیر [گمارده شده‌اند]. از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمورند انجام می‌دهند. (۶)

بند موصولی وَقُوذُهُمُ النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ، ضمیر موصولی ندارد اما اسم نارا را توصیف می‌کند. از حیث نحوی، در این آیه به ضمیر موصولی نیازی نیست، چرا که اسم توصیف‌شده‌ی نارا، اسم نکره است. بنابراین ضمیر «ها» در وقودها نقش موصولی دارد.

۵. ساختارهای پلکانی

ساختار پلکانی ویژگی منحصر به فرد گفتمان قرآنی است؛ یعنی برخی از برساخت‌های کلان تعدادی پله دارد، و هر پله لایه‌ای مستقل به حساب می‌آید. هر پله چند ساختار دارد که محتوایی یکسان دارند و در پی پله‌ی دوم قرار می‌گیرند که خود چند ساختار با محتوای متفاوت و در عین حال مرتبط با اولین پله دارد. از پی این دو پله، پله‌ی آخری قرار می‌گیرد که ساختارهایی با محتوای متفاوت، اما مرتبط با اولین و دومین پله، دارد. برای مثال، آیات ۱-۵ سوره‌ی ضحی، پله‌ی اولین است:

وَالضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ وَ مَا قَلَى (۳) وَلَا خِزَّةٌ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴) وَتَسْوَفُ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵)

سوگند به روشنایی روز (۱) سوگند به شب چون آرام گیرد (۲) [که] پروردگارت تو را وانگذاشته، و دشمن نداشته است (۳) و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود (۴) و به‌زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی (۵)

آیات ۸-۶ پله دوم:

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸)

مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟ (۶) و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟ (۷) و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید؟ (۸)

و آیات ۱۱-۹ پله سوم:

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَر (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّث (۱۱)

و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار (۹) و گدا را مران (۱۰) و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی (۱۱)

محتوای اولین پله نصیحت حضرت محمد (ص) است؛ پله‌ی دوم، پرسش‌های بلاغی از حضرت محمد (ص) است؛ حال آن که پله‌ی سوم، دادن سه دستور به شخص پیامبر (ص) است.

۶. تزئین و آژگانی

برساخت‌های قرآنی از رهگذر راهکارهای زبانی گوناگون، تزئین و آژگانی رنگارنگی را به نمایش

می‌گذارد.

۱.۶. ساختارهای عجز - صدر

در ساختارهای قرآنی به پدیده‌ی زبانی عجز - صدر فراوان برمی‌خوریم. ساختار عجز - صدر مشتمل بر دو بخش است: بخش اول به واژه‌های پایان می‌پذیرد که حکم عجز را دارد و از پی آن بخش دوم می‌آید که با همان واژه‌ی پایانی بخش اول شروع می‌شود و حکم صدر را دارد. نیل به انسجام واژگانی از جمله اهداف زبان‌شناختی تکرار آیتم‌های واژگانی خاص در میان جمله است.^{۲۳} همچنین تقدیم آیتم واژگانی در کانون توجه خواننده/شنونده قراردادن آن آیتم است.^{۲۴} به دیگر سخن، از حیث سبک‌شناختی کارآمدتر آن است که تقدم را به اسمی اعمال کنیم که گزاره‌ی آن منفی است.^{۲۵} در

سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۵:

مَثَلُ الَّذِينَ خُمِلُوا الثَّورَاتِ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵)

مَثَل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف شدند] آنگاه آن را به کار نیستند، همچون مَثَل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد. [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند. و خدا مردم ستم‌گر را راه نمی‌نماید. (۵)
همچنین در سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۷۹:

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ الْإِنْعَامَ لِرَبِّكُوهَا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (۷۹)

خدا [همان] کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد تا از برخی از آنها سواری بگیرید و از برخی از آنها بخورید (۷۹)

در آیه‌ی ۵ سوره‌ی جمعه، جمله با نام خدا پایان می‌گیرد و جمله‌ی بعد دوباره با نام خدا شروع می‌شود. در آیه‌ی بعدی نیز، جمله‌ی اول به واژه‌ی منهما ختم، و جمله‌ی بعد با همین واژه آغاز می‌شود. اجزاء واژگانی تکرار شده نوعی انسجام مستحکم ایجاد می‌کنند.^{۲۶}

۲.۶. ساختارهای صدر - عجز

در این نوع ساختارها، یک آیتم واژگانی در ابتدا و انتهای یک بند آمده و به‌سان گروه عناصر دیگر را در بطن خود جای می‌دهد. آیه‌ی ۵ سوره‌ی ممتحنه:

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا وَآغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الْحَكِيمُ (۵)

پروردگارا، ما را وسیله‌ی آزمایش [و آماج آزار] برای کسانی که کفر ورزیده‌اند مگردان، و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده‌کاری (۵)
همان‌گونه که پیداست واژه‌ی ربنا دو بار در آغاز و پایان آمده است.^{۲۷}

۳.۶. ساختارهای متقارن

تقارن در الگوهای زبانی، ویژگی زبان‌شناختی سخنی شمار زیادی از برساخت‌های قرآنی محسوب

می‌شود. جفت‌های عبارتی ساختاری معین، مبین توازی واژگانی و عددی به حساب می‌آیند. آیات ۱۵-۱۶ سوره‌ی غاشیه:

وَتَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵)

وُ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (۱۶)

و بالش‌هایی پهلوی هم [چیده] (۱۵)

و فرش‌هایی [زرینت] گسترده (۱۶)^{۲۸}

و سوره‌ی صافات، آیات ۱۱۷-۱۱۸:

وَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ (۱۱۷)

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۱۱۸)

و آن دو را کتاب روشن دادیم (۱۱۷)

و هر دو را به راه راست هدایت کردیم (۱۱۸)^{۲۹}

در این آیات، دویخش هر ساختار از حیث واجگانی متقارن، و از نظر تعداد برابرند. تعداد حروف هر واژه در دو بخش اولین بر ساخت، (۵:۶) و (۵:۶) است. به دیگر سخن، تعداد حروف واژه‌ی تَمَارِق و زَرَابِيُّ، پنج و تعداد حروف مَصْفُوفَةٌ و مَبْثُوثَةٌ شش است. به همین ترتیب، در آیات ۱۱۷-۱۱۸ سوره‌ی صافات نیز تعداد حروف (۸:۶) و (۸:۶) است. بر ساخت‌هایی از این نوع جناس ناقص‌اند^{۳۰} که تقابل متوازن اصوات، عبارات و جملات را در پی می‌آورند.^{۳۱} بر ساخت‌های قرآنی از موسیقی حروف درون و برون واژگانی فراوان بهره می‌گیرند - نوعی انسجام آوایی که در آن، میان آیت‌های واژگانی، محتوای کلب معنایی، اصوات و واژگان محیطی، تعادلی ظریف برقرار است.^{۳۲}

۴.۶. ساختارهای چند پایگی^{۳۳}

برخی بر ساخت‌های قرآنی به‌وفور از هم‌پایه‌های درون جمله‌ای گوناگون مثل ف، اما، و در ساختارهای متوالی و در راستای اهداف بلاغی (مثل استخدام ادوات ربط^{۳۴}) استفاده می‌کنند. مثلاً در آیات ۹-۱۱ سوره‌ی ضحی:

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰)

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار (۹)

و گدا را مران (۱۰)

و از نعمت پروردگار خویش [یا مردم] سخن گوی (۱۱)^{۳۵}

۵.۶. ساختارهای «رابطه‌ی تکواژشناختی»^{۳۶}

وقوع دو آیت به‌لحاظ صرفی مرتبط در درون جمله. آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی احزاب:

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۳۷)

و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می‌گفتی: «همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار» و آنچه را که خدا آشکارکننده‌ی آن بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن [زن] کام‌برگرفت [و او را ترک گفت] وی را به نکاح تو درآوردیم تا [در آینده] در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگان‌شان – چون آنان را طلاق گفتند – گناهی نباشد، و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد (۳۷)

در این آیه، تَخَشَى، به لحاظ صرفی/تکوازی با تَخْشَاهُ مرتبط است. در آیه‌ی ۱۹۵ سوره‌ی بقره نیز: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَتْلُوا بآيديكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأُخْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵) و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید، و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد (۱۹۵)^{۳۸} این نوع انسجام واژگانی به خوانایی و یاددهندگی متون کمک می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

1. the linguistic architecture of the Quran
2. beauty
3. word order
4. construction
5. marked
6. morphology
7. intra/extra/paralinguistic
8. contrastive
9. left and right dislocation
10. couplets

۱۱. تشکر می‌کنم از ایان نتن که پیش‌نویس اولیه‌ی این مقاله را خوانند. هرگونه سهوی متوجه من است (نویسنده). عبدالعزیز عتیق: علم‌البدیع، بیروت، ۱۹۸۵، ص. ۹.

12. syntactico-rhetorical

13. permutations of constituents

۱۴. با این اوصاف، ظرایف سبکی زبان قرآن ظاهراً در ترجمه از دست رفته است. بحث ترجمه‌ی قرآن در پرتو مسائل سبکی می‌تواند در پژوهشی جداگانه بررسی شود (مترجم). برای نمونه، در ترجمه‌ی فارسی، مترجم (فولادوند) نکات سبکی مورد نظر عبدالرئوف را رعایت نکرده است و به گونه‌ای ترجمه کرده که عبدالرئوف در جمله‌ی تغییر یافته آورده است، یعنی مردان و زنان را در کنار هم آورده، حال آن که در اصل عربی آیه این‌گونه نیست. برای تحقیقات بیشتر، چند ترجمه‌ی دیگر فارسی نیز ذکر می‌شود: و مردانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند. (آیتی) و مردان یادکننده خدا را بسیار و زنان یادکننده. (اشراقی)

و مردان و زنانی که یاد خدا بسیار کنند. (الهی قمشه‌ای)
 و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند. (انصاریان)
 و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند. (بهرام‌پور)
 مردان ذکر خدا بسیار گوی و زنان ذکر گوی. (پاینده)
 و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند. (پورجوادی)
 مردان و زنانی که خدا را بسیار ذکر می‌گویند، و یاد می‌کنند. (المیزان)
 و مردان بسیار یادکننده‌ی خدا و زنان یادکننده. (حجة‌التفاسیر)
 و مردان بسیار یادکننده‌ی خدا و زنان بسیار یادکننده‌ی خدا. (حلبی)
 و مردان یادکنندگان خدا را بسیار و زنان یادکننده. (شعرانی)
 و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می‌کنند. (مکارم)
 و مردان یادکننده‌ی خدای عز و جل را بسیار و زنان یادکننده. (ترجمه‌ی طبری)
 چنان که پیداست جز آیتی، پاینده، حجة‌التفاسیر، حلبی، شعرانی، مکارم و ترجمه‌ی طبری، دیگران به این
 ظرایف سبکی توجهی نکرده‌اند. و اینک چند ترجمه‌ی انگلیسی:

and the men who remember Allah much and the women who remember	شاگرد
and men who remember God often and women who remember Him	ایروینگ
and for men and women who are preoccupied with Allah's Remembrance	صفارزاده
the men who remember Allah greatly and the women who remember Allah greatly	قرایی
and men who remember Allah much and women who remember	پیکتال
and for men and women who engage much in Allah's remembrance	یوسف‌علی
men and women who remember God often	آربری

جز صفار زاده، یوسف‌علی و آربری، دیگران به ظرایف سبکی توجه کرده‌اند.

15. head-tail

۱۶. عبدالقدیر احمد عطا، وجوه اعجاز القرآن در اسرار التکرار فی القرآن، ویراسته‌ی محمدابن حمزة الکرمانی، (قاهره، دارالاعتصام، ۱۹۷۷)، صص. ۱۴۳-۶۳.

۱۷. رک: ابوالفضل جلال‌الدین سیوطی، معترك القرآن فی اعجاز القرآن، (بیروت، ۱۹۸۸)، ج. اول، ص. ۱۲۸.

18. modifier

19. parataxis

20. verbal

21. nominal

22. Robert E. Longacre, "sentences as combinations of clauses" in *Language, Typology and Syntactic Description: Complex Constructions*, ed. Timothy Shopen. (CUO. 1985), vol. 2, p. 235.

23. M.A.K. Halliday. *An Introduction to Functional Grammar*, (London. 1985), p. 130.

البته مترجم در جایی دیگر به آرای کلی هلیدی اشاره کرده است که در زیر موجزوار بدان‌ها اشاره می‌کند:
 الگوی هلیدی (۱۹۸۵، ۱۹۹۴، ۲۰۰۴) براساس دستور زبان سیستمی کارکردی قرار دارد. دستور سیستمی به این معناست که هلیدی زبان را نظامی معنایی (یعنی نظامی برای بیان معنا) در نظر می‌گیرد. هلیدی (۱۷۳:۲۰۰۲) معتقد است که ماهیت زبان با کارکردهای زبان ارتباط تنگاتنگ دارد. این کارکردها به فرهنگ وابسته‌اند، اما کارکردهایی نیز وجود دارند که در همه‌ی فرهنگ‌ها مشترک‌اند. در واقع از زبان استفاده می‌کنیم تا به ارتباط خود با دیگران، و نیز هدایت رفتار آنها سروسامان دهیم. کارکردهای زبان به انتخاب‌های کاربر زبان از میان نظام معنایی بستگی دارد. در واقع، گوینده یا نویسنده است که براساس بافت موقعیت کلامی و نه در خلاء، انتخاب می‌کند که از کلام کارکرد زبان استفاده کند یا این که زبان را چگونه به کار گیرد: اوست که

انتخاب می‌کند آیا در بافتی معین، پرسشی مطرح کند یا گزاره‌ای خبری بدهد یا چیزی را تکرار یا مطلب تازه‌ای را بیان کند. از این نظر، در الگوی هلیدی، زبان به منزله‌ی تعامل عمل می‌کند و تعامل هم همواره به معنای تبادل معنا و اندیشه میان فرستنده و گیرنده است. هلیدی (همان، ص. ۱۹۸) نظام معنایی یک زبان طبیعی را به تعدادی مؤلفه‌ی مجزا (یعنی انواع مختلف توان معنایی) تقسیم می‌کند. این توان‌های معنایی با کلی‌ترین کارکردهای زبان که هلیدی آنها را فراکارکردها می‌نامد، در ارتباط است؛ از جمله کارکردهای اندیشگانی/معناپرداخت، بینافردی و متنی.

در کارکرد اندیشگانی، زبان در خدمت بیان محتوا قرار دارد؛ یعنی نظام معنایی «به منزله‌ی بیان تجربه»ی آنچه در جهان اطراف و در درون اندیشه‌های ما می‌گذرد. در این کارکرد، زبان ابزار تفکر است؛ رمزگانی نمادین که به واسطه‌ی آن جهان را برای خودمان به تصویر می‌کشیم (Finch, 2000, 93). به دیگر سخن، این کارکرد، به تجربه‌ی گوینده یا نویسنده از واقعیت یا دنیای خیالی سروسامان داده و نیز به افراد، اشیاء، اعمال، رخدادها و حالت‌های واقعی یا خیالی اشاره می‌کند (Richards, 1992, 151). این کارکرد به دو زیرمقوله‌ی تجربی و منطقی تقسیم می‌شود. کارکرد اندیشگانی تجربی، تجربه را با واژگان شدن (کنش‌ها، رخدادها، حالت‌ها و روابط)، موجوداتی (افراد، اشیاء جاندار و غیر جاندار، نهادها) که در این شدن‌ها مشارکت می‌کنند و ویژگی‌های موقعیتی (ابعاد، مکان، زمان، علت، روش) و غیره بازنمایی می‌کند. در کارکرد اندیشگانی منطقی، تجربه به‌طور غیرمستقیم و به کمک برخی واژگان روابط منطقی بازنمایی می‌شود.

در کارکرد بینافردی، زبان در خدمت برقراری و حفظ روابط اجتماعی قرار دارد در این کارکرد، زبان نقش تعاملی دارد و نظام معنایی، توانایی گوینده در رخداد کلامی را بیان می‌کند: «نگرش‌ها، ارزش‌یابی‌ها و فضاوت؛ انتظارات و خواسته‌های او؛ و ماهیت مبادله‌ی کلامی بدان‌گونه که او مد نظر دارد. نقشی که در مبادله‌ی کلامی برای خود متصور است و نقشی که در مقام شنونده بر عهده دارد (Halliday, 2002, 198). در الگوی ارتباط روایی از این تعامل به رابطه‌ی میان روای و روایت‌شنو تعبیر می‌کنیم.

کارکرد متنی، کاربرد زبان برای تولید متون گفتاری یا مکتوب است. این کارکرد معناهای دو کارکرد دیگر را در بافتی واقعی به هم پیوند می‌زند. در اینجا، «نظام معنایی به گوینده اجازه می‌دهد که معنای به منزله‌ی متن ساختاردهی کرده و هر عنصر را به منزله‌ی تکه‌ای از اطلاعات سامان‌بندی کرده و به طرز دلالت‌آور با آنچه پیش‌تر بیان شده است، مرتبط کند (همان). همچنین این کارکرد، به شنونده یا خواننده اجازه می‌دهد که یک متن را از مجموعه‌ای جملات به هم ریخته بازشناسد. یکی از کارکردهای متنی، برقراری روابط پیوسته از یک جمله به جمله‌های دیگر در گفتمان است. هلیدی (همان) به طرز موزج این سه کارکرد را به هم پیوند می‌زند:

اگر در کارکرد اندیشگانی، زبان به منزله‌ی بازنمایی است (گوینده در مقام شاهد واقعیت) و کارکرد بینافردی زبان به منزله‌ی کنش (گوینده در مقام مداخله‌گر در واقعیت)، در کارکرد متنی زبان به منزله‌ی ارتباط گوینده در مقام ارتباط‌دهنده‌ی بافت تبادل معنا به بخشی از واقعیت است که موقعیت کلامی را می‌سازد. کارکرد متنی بستری را فراهم می‌آورد که امروزه بدان اکولوژی متن می‌گویند.

به‌زعم هلیدی (Finch, 2000, 9) این سه کارکرد به سه هدف اصلی حاکم بر شکل و صورت بند مرتبط است: بند به منزله‌ی بازنمایی [کارکرد اندیشگانی]، بند به منزله‌ی مبادله‌ی [بینافردی] و بند به منزله‌ی پیام [متنی]. هلیدی (۱۹۹: ۲۰۰۲) مثال زیر را از کتاب آیس از میان نیش، اثر لوییس کارول شاهد می‌آورد. در این بند، والروس به کارپتر می‌گوید:

Cut us another slice!

معنای اندیشگانی، بازنمایی فرایندی مادی است که در آن سه موجود مشارکت دارند: کسی که می‌برد، چیزی که بریده می‌شود و کسی که چیز بریده شده برای اوست؛ همچنین مکان برش در سلسله‌مراتب کنش‌ها و برش در سلسله‌مراتب چیزها. معنای بینافردی، تقاضا برای خدمت رسانی است: می‌خواهم در حق من لطفی بکنی، که به صورت وجه امری بیان شده است. معنای متنی، سازگان صوری این جمله به منزله‌ی پیام است: توجه به آنچه مورد تقاضاست، به همراه ارتباط آن با متن پیشین به واسطه‌ی پیش‌فرض‌ها - تکه‌ای از چیزی

که من در مقام گوینده حداقل یکی از آن را عاجلتاً دارم. در مجموع، همه‌ی کارکردهای زبان در این بند بازتاب یافته است و این بند هم بازنمایی است، هم مبادله، و هم پیام.
۲۴. عبدالقادر جرجانی، دلایل الاعجاز، (قاہرہ، ۱۹۸۴)، ص. ۱۳۱.

25. Holes, C. *Modern Arabic: Structure, Functions and Varieties*, (London, 1995), p. 269.

۲۶. همان‌گونه که پیداست استاد فولادوند در ترجمه‌ی خود به این نکته دقت کرده است. چند ترجمه را نیز مرور می‌کنیم:

انصاریان: وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آنگاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی را [که هیچ آگاهی به محتویات آنها ندارد] حمل می‌کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند. (۵)
بهرام پور: مثل کسانی که به [پیروی از] تورات مکلف شدند سپس به آن عمل نکردند، مثل درازگوشی است که کتاب‌هایی را حمل کند. بد است وصف آن قومی که آیات خدا را تکذیب کردند و خدا مردم ستم‌گر را هدایت نمی‌کند.

پاینده: حکایت کسانی که به تورات مکلف شدند اما به آن عمل نکردند، حکایت خیر است که کتاب‌هایی می‌برد. [چه] بد است وصف گروهی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و خدا گروه ستم‌گران را هدایت نمی‌کند. پورجوادی: مثل کسانی که به تورات مکلف شدند ولی به آن عمل نکردند، همچون خری است که کتاب‌هایی را حمل کند؛ چقدر بد است مثل قومی که آیات خدا را تکذیب کردند. خداوند ستم‌کاران را هدایت نمی‌کند. (۵)

المیزان: وصف حال آنان که تحمل (علم) تورات کرده و خلاف آن عمل کردند، در مثل به حماری ماند که بار کتاب‌ها بر پشت کشد (و از آن هیچ نفهمد و بهره نبرد). آری قومی که مثل حال‌شان این است که آیات خدا را تکذیب کردند بسیار مردم بدی هستند و خدا هرگز (به راه سعادت) ستم‌کاران را رهبری نخواهد کرد. (۵)
خواجوی: داستان آن کسانی که تورات را بر ایشان برنهادند - اما آن را برنداشتند - مانند داستان درازگوشی است که کتاب‌ها بردارد؛ چه بد است داستان آن قوم که آیات الهی را دروغ شمردند و خدای گروه ستم‌کاران را راه ننماید. (۵)

شعرانی: مثل آنان که باز کرده شدند توریه پس برنداشتند آن را، مثل خری است که بردارد کتاب‌ها را؛ بد است مثل گروهی که تکذیب کردند آیت‌های خدا را و خدا هدایت نمی‌کند گروه ستم‌کاران را. (۵)
فارسی: داستان آنان که تورات بر دوش‌شان نهاده گشت آنگاه به مقتضای آن عمل نکردند، مانند داستان درازگوشی است که کتاب‌هایی باز داشته باشد؛ بد است وصف مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند، و خدا مردم ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. (۵)

مجتبوی: داستان کسانی که تورات بر آنها نهاده شد - یعنی مکلف شدند که آن را کار ببندند - و آنگاه آن را برنداشتند - یعنی آن را کار نبنستند - همچون داستان خری است که کتاب‌هایی را بردارد؛ بد [داستانی] است داستان گروهی که آیات خدا را دروغ شمردند، و خدا گروه ستم‌کار را راه ننماید. (۵)
مکارم: کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد)؛ گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستم‌گر را هدایت نمی‌کند. (۵)

ترجمه طبری: داستان آن کس‌ها که برداشتند توریه‌ی پس نه برداشتند آن چون داستان خرس است که می‌بردارد کتاب‌ها، به دست داستان گروهی؛ آن کس‌ها که به دروغ داشتند به آیت‌های خدای و خدای عز و جل نه راه. دهم هجری: داستان صفت عجیبی آنانی که باز کرده شدند کتاب توریه را، باز پس نداشتند آن را کار نکردند به آن همچو داستان صفت عجیبی خری است که بردارد نامه‌ها را و کتاب‌های بزرگ را؛ رنج بردی و او را از آن منفعت نی. چه بد داستان آن گروه آنانی که به دروغ داشتند به سخن‌های خدای و خدای راه ننماید آن گروهی را که ستم‌کارانند.

سفارزاده: کسانی که فراگرفتن تورات به آنان تکلیف فرموده شد ولی احکام آن را در زندگی به کار نبنستند، به

الایغی می‌مانند که کتاب‌هایی چند بر پشت خود حمل می‌کند [ولی درک و فهمی از مطالب کتاب‌ها ندارد]. و این شباهت و تمثیل عاقبت بدی دارد برای کسانی که آیات و نشانه‌های الهی را تکذیب کردند زیرا خداوند مردم کافر را که به خود ستم‌گری می‌کنند، از هدایت محروم می‌فرماید. [و سرانجام گمراهان، جهنم است]. و اینک چند ترجمه‌ی انگلیسی به ترتیب از: شاکر، ایروینگ، صفارزاده، قرایی، پیکتال، محمد و سمیرا، یوسف علی و آربری:

The likeness of those who were charged with the Tawrat, then they did not observe it, is as the likeness of the ass bearing books Evil is the likeness of the people who reject the Communications of Allah And Allah does not guide the unjust people.

Those who are laden with the Old Testament yet do not carry it out may be compred to a donkey who is carrying scriptures. It is such a dreadful way to have to compare people who reject God's signs! God does not guide such wrongdoing folk.

The similitude of those on whom Learning the Taurat was an incumbent and they learned it without practicing The Commandments, is as the likeness of a donkey who is under the burden of books to carry, without understanding one single word of them. How bad is.

The similitude of people who denied The Signs and Revelations of Allah; and Allah deprives the wrongdoers of His Guidance.

The example of those who were charged with the Torah, then failed to carry it, is that of an ass carrying books, Evil is the example of the people who deny Allah's signs, and Allah does not guide the wrongdoing lot.

The likeness of those who are entrusted with the Law of Moses, Yet apply it not, is as the likeness of the ass carrying books. Wretched is the likeness of folk who deny the revelations of Allah. And Allah guides not wrongdiong folk.

The (example/proverb) of (those who were made to carry/endure the Torah then they did not carry/endue it) are (as/like) the (example/proverb) of (the donkey), it (carries/endures portions of the Torah, how bad) is the (example/proverb) of (the nation those who denied/falsified with God's verses/evidences? And God does not guide the nation the unjust/oppressive.

The similitude of those who were entrusted with the (obligations of) Taurat (Mosaic Law) but who subsequently failed in those (obligations), is that of a donkey which carries huge tomes (but understands them not). Evil is the similitude of people who falsify the signs of Allah; and Allah guides not people who do wrong.

The likeness of those who have been loaded with the Torah, then they have not carried it, is as the likeness of an ass carrying books. Evil is the likeness of the people who have crried lies to God's Signs God guides never the people of the evildoers.

۲۷. مترجمین بالا این آیه را این‌گونه ترجمه کرده‌اند:

پروردگارا! ما را وسیله‌ی آزمایش [و هدف آزار، چیرگی و سلطه] برای کافران قرار مده، و ما را بیامرز که همانا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی. (۵)
پروردگارا! ما را مورد آزار و آزمایش کسانی که کافر شدند قرار مده و ما را بیامرز، پروردگارا! به‌درستی که تو مقتدر و حکیمی.

پروردگارا! ما را آزمایش کافران مکن و بیامرزمان، پروردگارا! تو، خودت نیرومند و فرزانه‌ای.
پروردگارا! ما را دستخوش فتنه‌ی کافران قرار مده و ما را بیامرز، پروردگارا! تو پیروزمند فرزانه‌ای.

پروردگارا! تو ما را مایه‌ی امتحان و فتنه‌ی کسانی که کافر شدند قرار مده و ما را بیمارز که تو، آری، تنها تو عزیز و حکیمی

پروردگارا! ما را عبرت کافران قرار مده و بیمارزمان، پروردگارا! که تو عزیز و حکیمی.
پروردگار ما! مگردان ما را فتنه برای آنان که کافر شدند و بیمارز ما را، پروردگار ما به‌درستی که تویی عزیز حکیم، (۵)

پروردگار ما! ما را به بوته‌ی شکنجه‌ی کسانی که کافر شدند در میار و بر ما - ای پروردگار ما - ببخشی زیرا که مقتدر حکیم تویی تو. (۵)

پروردگارا! ما را مایه‌ی آزمون کافران مکن و ما را، بارخدا یا، بیمارز، که همانا تویی توانای بی‌همتا و دانای با حکمت، (۵)

پروردگارا! ما را مایه‌ی گمراهی کافران قرار مده، و ما را ببخش، ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی. (۵)
ای خداوند ما مکن ما را آزمایش آن کس‌ها که کافر شدند، و بیمارز ما را ای خداوند ما، تویی بی‌همتا و با حکمت.

ای پروردگار ما! مگردان ما را آزمونی مرآنی که نگریدند و بیمارز ما را ای پروردگار ما، به‌درستی که تو بی‌همتای درست‌کار و درست‌گفتاری.

آفریدگار پروردگارا، ما را وسیله‌ی آزمون کافران قرار نده، رحمت خود را شامل حال ما فرما، براستی تو آن بی‌همتای قدرت‌مند منشأ حکمت هستی.

ترجمه‌های انگلیسی از مترجمین انگلیسی یاد شده: شاکر، ایروینگ، صفارزاده، قرایی، پیکتال، محمد و سمیرا، یوسف‌علی و آری.

Our Lord! do not make us a trial for those who disbelieve, and forgive us, Our Lord!
Surely Thou art the Mighty, the Wise.

Our Lord, do not make us a trial for those who disbelieve, and forgive us! Our Lord, you
are the powerful, the Wise!

"O, our Creator and Nurturer! Do not make us a trial for the disbelievers, have Mercy
upon us; verily, you are The Source-Wisdom Supreme power."

Our Lord! Do not make us a trial for the faithless, and forgive us. Our Lord! Indeed You
are the All-mighty the All-wise.

Our Lord! Make us not a prey for those who disbelieve, and forgive us, our Lord! Lo!
Thou, only Thou, are the Mighty, the Wise.

Our Lord do not make/put us as a test/allurement to those who disbelieved, and forgive
for us, our Lord, that you truly are, You are, the glorious/mighty, the wise/judicious.

"Our Lord! Make us not a test and trial for the unbelievers, but forgive us, our Lord! for
Thou art the Exalted in Might, the Wise."

Our Lord, Make us not a temptation to those who disbelieve; and forhivie us Our Lord,
Thou art the All-mighty, the All-wise.

۲۸. سایر ترجمه‌های فارسی و انگلیسی (مترجمین به ترتیب: انصاریان، بهرام‌پور، پاینده، پورجوادی، المیزان، خواجوی، شعرانی، فارسی، مجتبی، مکارم، طبری، دهم هجری و صفارزاده):

و [دیگر از نعمت‌هایش] بالش‌هایی پهلوی هم چیده [برای تکیه‌زدن بهشتی‌ها] است. (۱۵)

و فرش‌هایی زربفت و گسترده [که روی آن می‌نشینند]. (۱۶)

۱۵ و پستی‌هایی به ردیف چیده شده

۱۶ و فرش‌هایی فاخر گسترده است.

و منخده‌های ردیف
و فرش‌های گسترده

و بالش و پستی‌های منظم چیده شده (۱۵)
و فرش‌های فاخر گسترده است (۱۶)

و بالش‌ها (و پستی‌ها) ردیف شده (۱۵)
و فرش‌هایی گسترده (۱۶)

و بالش‌هایی ردیف هم گزارده شده (۱۵)
و فرش‌های گسترده (۱۶)

و بالش‌های به هم پیوسته (۱۵)
و فرش‌های نفیس گسترده (۱۶)

و بالش‌هایی به کنار هم پیوسته (۱۵)
و فرش‌هایی هر سو گسترده (۱۶)

و بالش‌هایی به ردیف چیده (۱۵)
و فرش‌هایی گسترده (۱۶)

و بالش‌ها و پستی‌های صف داده شده (۱۵)
و فرش‌های فاخر گسترده (۱۶)

۱۵ و بالش‌ها نهاده
۱۶ و شادروان‌ها قراوان

۱۵ و بالش‌ها به رس نهاده
۱۶ و شادروان‌ها گسترده

۱۵ و پستی‌ها منظم چیده شده
۱۶ و نیز فرش‌های گران‌بها گسترده شده

And carpets spread out
cushions lined up

and carpets spread around
And cushions are set in range

and precious carpets are spread out
and cushions laid out in an array

and carpets spread out

And cushions ranged

and silken carpets spread

And lined/arranged small pillows/cushions

And scattered/distributed carpets/rugs

And cushions set in rows

And rich carpets

all spread out

and cushions arrayed

and carpets otuspread

۲۹. سایر ترجمه‌ها (مترجمین به ترتیب: انصاریان، بهرام‌پور، پاینده، پورجوادی، المیزان، خواجه‌وی، شعرانی، فارسی، مجتبی، مکارم، طبری، دهم هجری و صفارزاده):

و هر دو را کتاب بسیار روشنگر عطا کردیم (۱۱۷)

و به راه راست هدایت‌شان نمودیم (۱۱۸)

۱۱۷ و آن دو را کتاب روشنگر دادیم

۱۱۸ و هر دو را به راه راست هدایت کردیم

و آن کتاب روشنگر را بدادیم‌شان

و به راه راست هدایت‌شان کردیم

و کتاب واضح به آنها دادیم (۱۱۷)

و به راه راست هدایت‌شان کردیم (۱۱۸)

و کتابی رازگشا به آن دو دادیم (۱۱۷)

و آن دو را به صراط مستقیم راهنمایی نمودیم (۱۱۸)

و به ایشان آن کتاب روشن را دادیم (۱۱۷)

و هر دو را به راه راست هدایت کردیم (۱۱۸)

و به آن دو آن کتاب روشنگر را بخشیدیم (۱۱۷)

و هر دو را به راه راست هدایت کردیم (۱۱۸)

و کتابی روشن و روشنگر بدادیم‌شان (۱۱۷)

و هر دو را راه راست بنمودیم (۱۱۸)

ما به آن دو، کتاب روشنگر دادیم (۱۱۷)

و آن دو را به راه راست هدایت نمودیم (۱۱۸)

۱۱۷ و دادیم ایشان را کتاب پدید کرده

۱۱۸ و راه نمودیم ایشان را راه راست

۱۱۷ و دادیم ایشان دو را آن کتاب را یعنی تورات هویدا

۱۱۸ و بنمودیم ایشان دو را آن راه راست شریعت را

۱۱۷ و به آن دو کتاب شارح دین عنایت فرمودیم

۱۱۸ و آنها را به راه راست هدایت فرمودیم

ترجمه‌های انگلیسی (مترجمین به ترتیب: شاکر، ایروینگ، صفارزاده، قرابی، پیکتال، محمد و سمیرا، یوسف‌علی و آبروی):

and we gave them the Manifesting Book

and guided them in the straight path

And We gave them both the Book that made things (Clear)

And We guided them both on the right way

and We gave them both the clarifying Book

We guided them along the straight road

And We gave them Expository Book of Guidance

And We guided them both to the straight path

we gave them the illuminating scripture

and guided them to the straight path

And We gave them the clear scripture

And showed them the right path

And we gave/brought them B (The Book, the clear/evident.)

And We guided them B (the road/way, the straight/direct.)

And We gave them the Book which helps to make things clear

And We guided them to the straight way

and we gave them the Manifesting Book

and guided them in the straight path.

30. paranomasia

۳۱. در لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل واژه‌ی «جناس» آمده است:

جناس [ج] [ع مصر] هم‌جنس بودن (متاهی الأرب) (أقرب الموارد) // (امص) هم‌جنسی (فرهنگ

فارسی معین) // (اصطلاح بدیع) آوردن دو یا چند کلمه که لفظاً یکی، و در معنا مختلف باشند و آن

دارای انواعی است. جناس نزد اهل بدیع از محسنات لفظیه به شمار می‌رود و آن عبارت است از تشابه دو لفظ با یکدیگر در هنگام گفتار، و آن را تجنیس نیز نامند. و مراد از قید هنگام گفتار برای آن است که صریح و غیر صریح را هم شامل گردد، از این رو تجنیس اشاره نیز در این تعریف داخل باشد و تجنیس اشاره، مانند بودن دو لفظ به یکدیگر است در تلفظ ولی به طریق اشارت مانند «حلقه لویه موسی باسمه» یعنی ریش موسی با نام خویش تراشیده شد، چه موسی در لغت عرب به معنی تیغ سرتراشی نیز آمده و موسای شخص با موسایی که به معنی تیغ است، مانند باشند. ولی یکی از آن دو در هنگام گفتار به طریق اشارت ذکر شده است. و همچنین قید مزبور برای آن است که تشابه معنوی از این تعریف خارج گردد، مانند اسد و سبع یا مجرد عدد حروف. یا وزن خارج شود مانند ضرب و علم و قتل. و فائده این صفت آن است که روان شنونده را به گوش فراداشتن به خود متمایل سازد چه تناسب الفاظ و تشابه کلمات، میلی در روان آدمی ایجاد کند که به شنیدن آن گوش فرا دارد و لفظ مشترک چون بر معنی مخصوصی حمل شد و پس از ایراد آن لفظ در نوبت ثانی معلوم گردید که دومین را معنی دیگری است که منظور اصلی گوینده می‌باشد، روان شنونده را به اصغای آن مشتاق سازد.

جناس بر دو گونه است: «تام» و آن است که در اثناء نظم و یا نثر، دو لفظ آورند که در انواع و شماره و هیأت و ترتیب حروف متفق باشند ... جناس «غیر تام» و آن بر چهار قسم است. زیرا اگر هر دو لفظ فقط در هیأت حروف مختلف باشند آن را جناس محرف گویند و در این مورد، حرف مشدد را در حکم مخفف شمارند و اختلاف یا فقط در حرکت و یا در حرکت و سکون هر دو باشد ... اگر اختلاف میان حروف از حیث ترتیب باشد، آن را جناس قلب خوانند و آن بر دو گونه است. زیرا اگر حرف اول از کلمه اول، پایان کلمه ثانی و حرف ثانی کلمه اول در دومین مرتبه کلمه ثانی و حرف ثالث کلمه اول، پایان کلمه ثانی واقع شود آن را قلب کل نامند مانند فتح و حتف. و اگر برخلاف ترتیب مذکور واقع شود آن را قلب بعض گویند. و اگر یکی از دو لفظ متجانس در پی یکدیگر واقع شوند، خواه جناس قلب یا غیر آن باشد، آن را مزدوج و مردود و مکرر نامند.

در سنت زبان‌شناسی، ویژگی‌های زبانی مثل ساختارهای آوایی و نوشتاری، چندمعنایی، ساختار واجی و ... به صورت شگردهای مختلف خود را به رخ می‌کشند. از آن جمله است: همنامی/جناس تام، هم‌آوایی/جناس لفظ، هم‌شکلی/جناس خط، و هم‌جنسی.

۱. هم‌نامی: در این نوع جناس، تلفظ و املا کلمات شبیه یکدیگر است اما معنای متفاوت دارند. برای نمونه، کلمات Saw و Saw که اولی گذشته‌ی فعل دیدن و دومی به معنای «اره» (اسم خاص) و نیز «بذرپاشیدن» (فعل) است. نمونه‌ی قرآنی، مصر و مصر در آیه ۶۱ سوره‌ی بقره: ابطوا مصرا فان لکم ما سالتم.

محدث دهلوی: فرو روید به شهری.

سراج: بروید به شهری از شهرها.

فیض الاسلام: به شهری (از شهرها یا به شهر مصر) درآیید.

قشقه‌ای: به شهر مصر درآیید که در آنجا آنچه درخواست کرده‌اید مهیاست.

خواجه‌ی: به شهری درآیید تا اینها که خواسته‌اید بیابید.

کاویان‌پور: پس به شهر بروید و در آنجا هر چه می‌خواهید پیدا خواهید کرد.

مجتبوی: به شهری فرود آیید که آنچه می‌خواستید بیابید.

پورجوادی: به شهری درآیید که هر چه خواسته‌اید در آنجا هست.

آیتی: به شهری بازگردید که در آنجا هر چه خواهید به شما بدهند.

مکارم: به شهری فرود آیید زیرا هر چه خواستید در آنجا برای شما هست.

فولادوند: پس به شهر فرود آیید زیرا آنچه خواسته‌اید برای شما (در آنجا) مهیاست.

خرمشاهی: به شهری درآیید که (در آنجا) آنچه خواسته‌اید فراهم است.

در این آیه با واژه‌ی «مصر» بازی شده است. مصر اسم نکره به معنای «شهر» و مصر «اسم خاص» است. قوم بنی اسرائیل در خارج از مصر از زندگی سخت صحرا خسته شده‌اند و خواهان زندگی در مصرند. در آیه آمده است: «پس به شهر فرود آید که آنچه را خواسته‌اید برای شما (در آنجا) مهیاست. در این آیه، واژه‌ی «مصر» اسم نکره است اما جناس در کلمه‌ی مصر به معنای شهر و مصر به معنای اسم خاص کاملاً پیدا است. اگر می‌خواهید از زندگی راحت و آسوده بهره‌مند شوید، پس به زندگی خود در مصر (اسم خاص) برگردید. نیز، عبارت «آنچه را خواسته‌اید» ابهام دارد. قوم بنی اسرائیل واقعاً چه خواسته‌اند. غذای خوبی که مصر (اسم خاص) تناول می‌کردند یا زندگی در بند فرعون را؟ البته آنان خواهان زندگی در اسارت نیستند، اما باید به خاطر داشته باشند که زندگی مشقت‌بار در آزادی از زندگی راحت اما در اسارت و بندگی بهتر و ارجح‌تر است. عمده مترجمین مصر را فقط در معنای اسم نکره (شهر) ترجمه کرده‌اند جز فیض الاسلام که ترجمه کرده است: به شهری (از شهرها یا به مصر) درآید و قمشه‌ای که ترجمه کرده است به شهر مصر (اسم خاص) درآید. مترجمین انگلیسی نیز مصر را در معنای اسم نکره به CITY و TOWN و COUNTRY ترجمه کرده‌اند که ترجمه‌ی جناس در واژه‌ی مصر نیست.

Y: ...Go ye down to any town, and ye shall find what ye want!

P: ...Go down to settled country, thus ye shall get that which ye demand.

S: ... Enter a city, so you will have what you ask for.

نمونه‌ی دیگر: در ۶۲۲ پس از میلاد، حضرت محمد (ص) و یارانش از مکه به مدینه هجرت کردند. «مدینه» (به معنای شهر و مراد شهر پیامبر (ص) است) پیش‌تر یثرب نام داشت. در قرآن به جز یک بار (احزاب، آیه‌ی ۱۳)، از «یثرب» یاد می‌شود. در این آیه، گفته می‌شود که چگونه عده‌ی مشخصی از مردم در زمان بحران پشت مسلمانان را خالی کرده، به ساکنان بومی گفتند که شما را جای ماندن نیست؛ بازگردید و دست از اسلام بردارید. کاربرد واژه‌ی «یثرب» به جای «مدینه»، روحیه و باطن ساکنان بومی را بسیار دقیق به تصویر می‌کشد. آنان متقاعد شده بودند که اسلام در شرف نابودی است و این که شهر، دیگر مدینه‌النبی نخواهد بود و باز دیگر به وضعیت اولیه‌ی خود در زمان جاهلیت و شرک‌ورزی، یعنی «یثرب» بازخواهد گشت (اصلاحی، ج ۵، ص. ۲۰۰؛ منقول در میر، ۲۰۰۰). تنی چند از مترجمان، از جمله فولادوند و مجتوی، «یثرب» را مدینه و یوسف‌علی، بیکتال و شاکر آن را یثرب ترجمه کرده‌اند.

Y: Behold! A party among them said: "Ye men of Yathrib!"

P: And When a party of them said: "O folk of yathrib!"

S: And when a party them said: "O People of Yasrib!"

الف) هم‌آوایی: کلماتی که تلفظ یکسان و املائی متفاوت دارند، مثل Saw و Sore.

- میان واژگان مختلف: مانند So, Saw, Sow

- میان دو یا چند واژه

- یک واژه‌ی بسیط یا یک واژه‌ی مرکب

- یک واژه یا گروه دوتایی یا بیشتر از دو واژه

- با دو گروه از واژگان

ب) هم‌شکلی: نوعی ابهام نوشتاری (املاء یکسان، تلفظ متفاوت).

ج) هم‌جنسی: تشابه در تلفظ و ساختار واجی: Come in for a faith/face lift (بشاید به سوی استعلا

ایمان / صورت).

این نوع دسته‌بندی جناس در سنت زبان‌شناسی غرب با آنچه در سنت ادبیات فارسی متداول است (چنان که در دهخدا دیدیم) تفاوت دارد، که پرداختن بدان مجال دیگر می‌طلبید. همین بس که اشاره کنیم جناس نام، ناقص و انواع آن یعنی جناس ناقص لفظی، زاید، مرکب/مضارع، مزدوج/ادغام، مفروق/مقلوب، مطرف، اشتقاق آوایی، صامت، و مصوت در زبان فارسی هم‌ارز نسبی ابهام آوایی/واژگانی است.

۳۲. من در جایی دیگر (حری، زیر چاپ) در بحث ترجمه‌ناپذیری قرآن مفصل به این نوع ویژگی‌های قرآن اشاره

کرده‌ام، و در زیر نیز موجزوار بدان اشاره می‌کنم:

ویژگی‌های آوایی و واج‌شناختی قرآن از جمله ریزه‌کاری‌های قرآنی است که هیچ نوع معادلی در زبان مقصد، خصوصاً زبان‌های اروپایی، ندارد. اگر بپذیریم که ترجمه‌ی کامل باید سطوح مختلف زبانی (آوایی، صرفی/نحوی و گفتمانی) را مورد لحاظ قرار دهد، آنگاه می‌توان گفت که سطح آوایی بنا بر ویژگی‌های خاص شنیداری بودن زبان قرآن خصوصاً در سوره‌های اولیه‌ی مکی، که به اجبار سخت‌تن به ترجمه می‌دهد، از جمله دلایل این امر است که عمده‌ی زبان‌ها در سطوح آوایی با یکدیگر فرق اساسی دارند. به دیگر سخن، ویژگی‌های عمدتاً شنیداری زبان قرآن عملاً هیچ معادلی در سایر زبان‌ها ندارند. زبان آهنگین و مسجع، ایقاع و موسیقی کلام، بلاغت و پیوستگی خاص زبان قرآن همان چیزی است که در ترجمه به تمامی از میان می‌رود. از جمله راهکار بیرون‌رفت از این مشکل این است که اولاً به رؤیای همانندی و تعادل کاملاً برابری میان قرآن و ترجمه‌ی آن فکر نکنیم و در عوض تلاش کنیم که برگردانی نسبتاً درست از معانی چندلایه‌ی قرآن ارائه دهیم.

گاه ترجمه‌ناپذیری/سخت‌ترجمه‌پذیری قرآن در حد مؤلفه‌های ساختاری، یعنی آواشناسی و سطوح مختلف واجی (آرایه‌های آوایی از قبیل هم‌صامتی/همگونی آوایی و جفت‌های کمینه)، موسیقی و سجع آیات در قالب قافیه و وزن مطرح می‌شود. این نوع ویژگی‌ها را نیز می‌توان زیر چهارگونه موسیقی کلام جای داد: موسیقی حروف، کلمات، جمله‌ها و متن. ترجمه‌ی سطح آوایی/موسیقایی هر زبان از جمله مشکل‌ترین یا شاید ناممکن‌ترین سطح در میان سایر سطوح زبانی است. این نکته در مورد قرآن که در اصل به صورت شنیداری بوده، بیش از پیش محسوس است.

آنچه عبدالرئوف جناس ناقص می‌نامد، در واقع به سه نوع تقسیم می‌شود: ناقص حرکتی یا جناس محرف که یکسانی دو یا چند واژه در صامت‌ها و اختلاف آنها در مصوت‌های کوتاه است، مانند آیه‌ی ۷۳-۷۲ سوره‌ی صافات: *وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُّذَرِّينَ (۷۲) فَانظُرْ كَيْفَ كَانُ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ (۷۳)* و حال آن که مسلماً در میان‌شان هشداردهندگانی فرستادیم. (۷۲) پس ببین فرجام هشدارداده شدگان چگونه بود. (۷۳)

جناس ناقص اختلافی: اختلاف دو کلمه در حرف اول، وسط یا آخر است. برای نمونه، آیه‌ی ۲۶ سوره‌ی انعام: *وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۲۶)* و آنان مردم را از آن باز می‌دارند و [خود نیز] از آن دوری می‌کنند، [ولی] جز خویششان را به هلاکت نمی‌افکنند و نمی‌دانند. (۲۶) و چون آهنگ تلفظ دو حرف (ه و و) در واژگان *هُمْ يَنْهَوْنَ* و *يَنْأَوْنَ* قریب‌المخرج و نزدیک به هم است، آن را جناس مضارع نیز گفته‌اند.

جناس ناقص افزایشی: اختلاف دو واژه در تعداد حروف است، خواه حرف زیادشده اول واژه قرار گیرد یا وسط یا آخر. برای نمونه آیات ۳۰-۲۹ سوره‌ی قیامت: *وَالنَّفَّاتِ السَّاقِ السَّاقِ بِالسَّاقِ (۲۹) إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقِ (۳۰)* و [محتضر را] ساق به ساق دیگر دوپیچید. (۲۹) آن روز است که به سوی پروردگارت سوق دادن باشد. (۳۰)

33. multiple conjunction structures

34. polysyndeton

35. morphological relation structures

۳۶. سایر ترجمه‌ها (آینی، قمشه‌ای، اشرفی، پاینده، پورجوادی، شعرانی):

پس یتیم را میازار (۹)

و گدا را مران (۱۰۹)

و از نعمت پروردگارت سخن بگویی (۱۱)

پس تو هم یتیم را هرگز میازار (۹)

و فقیر و گدای سائل را به زجر مران (۱۰)

و اما نعمت پروردگارت را (که مقام نبوت و تقرب کامل به خدا یافتی)، بر امت بازگو (۱۱)

پس اما یتیم را پس قهر مکن (۹)
و اما سؤال‌کننده را پس زجر مکن (۱۰)
و اما به نعمت پروردگارت پس بازگو کن (۱۱)

پس بر یتیم تسلط مجوی
و با خواهنده خشونت مکن
و از نعمت پروردگارت سخن گوی

پس یتیم را میازار (۹)
و با سائل خشونت نکن (۱۰)
و از نعمت پروردگارت سخن بگو (۱۱)

بنابراین یتیم را پایمال مساز و دل نشکن (۹)
و گدا را به تشر مران (۱۰)

و از نعمت پروردگارت (و پیامبرت) سخن ران (۱۱)

عبدالرئوف در ترجمه انگلیسی این هم‌پایه‌ها را به «بنابراین» (therefor) ترجمه کرده است. ترجمه‌های
انگلیسی شاکر، ایروینگ، صفارزاده، قرایی، پیکتال، محمد و سمیرا، یوسف‌علی و آبروی:

Therefore, as for the orphan, do not oppress him
And as for him who asks, do not chide him
And as for the Favor of your Lord, do announce it

Thus the orphan must not be exploited;
and the beggar should not be brushed aside
Still tell about your Lord's favor

So you too do not treat the orphans with harshness
And do not repulse the beggar
And proclaim the Grace and Favour of Your Creator and Nurturer to the people
To give them hope for invoking to their creator.

so, as for the orphan, do not oppress him
and as for the beggar, do not chide him
and as for your Lord's blessing, proclaim it!

Therefore the orphan oppress not
Therefore the beggar drive not away
Therefore of the bounty of the Lord be the discourse.

so as for the orphan, so do not humiliate/compel
And as for the asker/questioner/beggar, so do not yell at/drive away

And as for with your Lord's blessing/ goodness, so tell/ inform

Therefore, treat not the orphan with harshness,
Nor repulse him who asks;
But the bounty of the Lord-- rehearse and proclaim!
As for the orphan, do not oppress him
and as for the beggar, scold him not
and as for thy Lord's blessing, declare it.

۳۷. سایر ترجمه‌ها (مترجمین به ترتیب: آیتی، اشرفی، قمشه‌ای، پاینده، پورجوادی، شعرانی، فارسی، مجتبیوی و مکارم):

و تو، به آن مرد که خدا نعمتش داده بود و تو نیز نعمتش داده بودی، گفتی: زنت را برای خود نگاه دار و از خدای بترس. در حالی که در دل خود آنچه را خدا آشکار ساخت مخفی داشته بودی و از مردم می‌ترسیدی، حال آن که خدا از هر کس دیگر سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از او حاجت خویش بگزارد، به همسری تو اش درآوردیم تا مؤمنان را در زناشویی با زنان فرزند خواندگان خود، اگر حاجت خویش از او بگزارده باشند، معنی نباشد. و حکم خداوند شدنی است. (۳۷)

و چون می‌گفتی آن را که احسان کرد خدا بر او و احسان کردی تو بر او نگاه دار با خود همسرت را و بهره‌یز از خدا و پنهان داشتی در نفس خود آنچه را که خدا ظاهرش کند و بیم داشتی از مردمان و خدا سزاوارتر است که بترسی از او. پس چون گذارد زید از او حاجت را تزویج کردیم به تو او را تا نبوده باشد بر مؤمنان باکی در همسران پسرخوانده‌هاشان چون گذارند از ایشان حاجت را و باشد فرمان خدا انجام یافته. (۳۷)

و (یاد کن) وقتی که با آن کس که خدایش نعمت اسلام بخشید و تو اش نعمت آزادی (یعنی زیدبن حارثه، به‌نصیحت) می‌گفتی برو زن خود را نگاه دار و از خدا بترس (و طلاقش مده). و آنچه در دل پنهان می‌داشتی (که زینب را بگیری و حرمت ازدواج با زن پسرخوانده را که در جاهلیت بود منسوخ کنی) خدا می‌خواست آشکار سازد و تو از (مخالفت و سرزنش) خلق می‌ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی. پس (بدین غرض) چون زید از آن زن کام دل گرفت و (طلاق داد) او را ما به نکاح تو درآوردیم تا مؤمنان در نکاح زنان پسرخوانده‌ی خود که از آنها کامیاب شدند (و طلاق دادند) بر خویش حرج و گناهی نپندارند، و فرمان خدا انجام شدنی است. (۳۷)

و چون به آن کس که خدا نعمتش داده بود و تو [نیز] نعمتش داده بودی گفتی جفت خویش را نگاه دار و از خدا بترس و چیزی را که خدا عیان‌کننده‌ی آن بود در ضمیر خویش پنهان می‌داشتی که از کسان بیم داشتی و خدا سزاوارتر بود که از او بیم کنی و چون زید تمنایی از او برآورد جفت تو اش کردیم تا مؤمنان را در همسران پسرخواندگانشان وقتی تمنایی از آنها برآورده‌اند تکلفی نباشد و فرمان خدا انجام گرفتنی بود.

و تو به کسی که خداوند به او نعمت داده و تو نیز نعمتش دادی گفتی همسرت را برای خودت نگاه دار و از خدا بترس. و آنچه را در دل پنهان داشتی خدا آشکار ساخت و تو از مخالفت مردم ترسیدی با این که سزاوار بود از خدا بترسی. چون زید از همسرش کام گرفت، ما او را به نکاح تو درآوردیم تا مؤمنان در نکاح همسران پسرخوانده‌ی خود اگر از آنها کام گرفتند بر خود گناهی نپندارند که فرمان خدا انجام شده است. (۳۷)

و [یاد آور] هنگامی را که به آن کس که خدا نعمت [اسلام] به او داده بود و تو نیز نعمت [آزادی] به او داده بودی گفتی: زنت را نگاه دار و از خدا بترس. و چیزی را که خداوند آشکارکننده‌ی آن است در دلت پنهان می‌داشتی، و از مردم بیم داشتی، در حالی که خداوند را سزاوارتر است که از او بیم داشته باشی. و چون «زید» از او حاجت خویش را برآورد [و طلاقش داد] او را به زنی دادیم به تو، تا بر مؤمنان در مورد زنان پسرخواندگانشان - وقتی از آنان حاجت‌شان برآورده شد - تنگی‌ای نباشد، که فرمان الهی کرده شده باشد. (۳۷)

و چون می‌گفتی مر آن را که احسان کرد خدا بر او و احسان کردی تو بر او نگاه دار با خود جفت خود را و بهره‌یز از خدا و پنهان داشتی در نفس خود آنچه را خدا ظاهرکننده‌ی آن است و بیم داشتی از مردم و خدا سزاوارتر

است آن که بیم نمایی آن را پس چون گذارد زید از او حاجت را ترویج کردیم به تو او را تا نبوده باشد بر مؤمنان باکی در جفت‌های پسرخوانده‌های ایشان چون گذاردند از ایشان حاجت را و می‌باشد فرمان خدا کرده باشد. (۳۷)

و آن هنگام که به کسی که خدا به وی نعمت داد و تو بدو نعمت دادی می‌گفتی که زنت را برای خودت نگاه دار و از خدا بترس در حالی که در درون خویش آنچه را خدا آشکارکننده‌ی آن است پنهان می‌کردی و از آدمیان می‌ترسیدی حال آن که خدا سزاوارتر است که از او بترسی. پس چون زید حاجت خویش از وی برآورد آن را به همسری تو درآوردیم تا برای مؤمنان درمورد همسران پسرخواندگان‌شان وقتی حاجت خویش از آنان برآورده باشند دشواری نباشد، و فرمان خدا انجام‌شدنی است. (۳۷)

و [یادکن] آنگاه که به آن کس که خدای به او نعمت داده بود - نعمت اسلام و ایمان - و تو نیز به او نعمت داده بودی - نعمت آزادی - گفتی: همسرت را برای خود نگاه دار و از خدا پروا داشته باش، و در دل خویش چیزی را پنهان می‌داشتی که خدا آشکارکننده‌ی آن است، و از مردم بیم داشتی و حال آن که خداوند سزاوارتر است که از او بیم بداری. پس چون زید حاجت [خویش] از او برآورد - و وی را طلاق داد - او را به زنی به تو دادیم تا بسر مؤمنان درباره‌ی [ازدواج با] زنان پسرخواندگان‌شان تنگی و باکی نباشد هرگاه که [پسرخواندگان‌شان] حاجت خود را از آنان برآورده باشند و فرمان خدا شدنی است. (۳۷)

(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزندخوانده‌ات زید] می‌گفتی: «همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی) و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد و فرمان خدا انجام‌شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود). (۳۷)

ترجمه‌های انگلیسی (ایروینگ، صفارزاده، فرای، پیکتال، محمد و سمیرا، یوسف‌علی و آبروی):

Thus you told someone whom God had favored and whom you yourself have favored: Hold on to your wife, and heed God, While you kept to yourself what God had disclosed and you dreade people's opinion, [although it is more correct for you to dread God. Once zayd had accomplished his purpose with her, We married her off to you so that there would be no objection for believers in respect to their adopted son's wives once they have accomplished their purpose with them. God's command must be done!] (37)

O, Messenger! [Remember when you kept telling Zaid who had been Bestowed the Grace of Allah's Guidance as well as the favour of you] by freeing him from slavery: "Maintain your Relation with your wife and fear from The disobedience of Allah. And indeed you concealed in your heart that which Allah had deciede to disclose. You did fear the people whereas it is correct to fear Allah. When Zaid gave her a divorce we joined her in Marriage to you. This was for the very reason that there should be no problem to the believers to marry with The divorced wife of their stepsons. And Surely Allah's command will be fulfilled.

When you said to him whom Allah had blessed and whom you too had blessed, "Retain your wife for yourself, and be wary of Allah, and you had hidden in your heart what Allah was to divulge, and you feared the people though Allah is worthier that you should fear him. so when Zayd had got through with her, we wedded her to you, so that there may be no blame on the faithful in respect of the wives of their adopted sons, when the latter

have got through with them, and Allah's command is bound to be fulfilled. (37)

And when thou said unto him on whom Allah hath conferred favour and thou hast conferred favour: Keep thy wife to thyself, and fear Allah. And thou didst hide in thy mind that which Allah was to bring to light, and thou didst fear mankind whereas Allah hath a better right that thou shouldst fear Him. so when Zeyd had performed that necessary formality of divorce from her, We gave her unto thee in marriage. so that henceforth there may be no sign for believers in respect of wives of their adopted sons, when the latter have performed the necessary formality of release from them. The commandment of Allah must be fulfilled. (37)

And when you said to who God Blessed/comforted and eased on) to (him, and you blessed/comforted and eased on) to (him :Hold/grasp on) to (you your wife, and fear and obey God. And you hide in your self what God) is (showing it) E (and you fear the people, and God) is (more worthy/deserving that) E (you fear Him. so when zeyd carried out / ended from her a need / desire) divorced (We made you marry her, so that) there (not be on the believers hardship/blame in wives/ spouses)of their adopted (noes called after them. if they carried out/ended from them) F (a need/desire) divorced (and Gods order/ command was/is made/done. (37)

Behold! Thou didst say to one who had received the grace of Allah and the favor: Retain thou) in wedlock (thy wife, and fear Allah. But thou didst hide in thy heart that which Allah was about to make manifest thou didst fear the people, but it is more fitting that thou shouldst fear Allah. Then when zaid had dissolved) his marriage (With her We joined her in marriage to thee: in order that) in future (there may be no difficulty to the believers in) the matter of (marriage with the wives of their adopted sons, when the latter have dissolved) their marriage (with them. And Allah's command must be fulfilled.

When thou said to him whom God had blessed and thou hadst favoured, Keep thy wife to thyself and fear God, and thou wast concealing within thyself what God should reveal, fearing other men and God has better right for thee to fear Him so when Zaid had accomplished what he would of her, then we gave her in marriage to thee, so that there should not be any fault in the believers. touching the wives of their adopted sons, when they have accomplished what they would of them and God's Commandment must be performed. (37)

۳۸. سایر ترجمه‌ها (مترجمین: آیتی، اشرفی، قمش‌های، پاینده، شعرانی، فارسی، مجتبیوی، مکارم، طبری، صفارزاده):

در راه خدا اتفاق کنید و خویشتان را به دست خویش به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۹۵)

و اتفاق کنید در راه خدا و میندازید خود را به دست‌های خود به هلاکت و نیکویی کنید به درستی که خدا دوست دارد نیکوکاران را. (۱۹۵)

و (از مال خود) در راه خدا انفاق کنید (لیکن نه به حد اسراف) و خود را به مهلکه و خطر در نیفکنید، و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

در راه خدا خرج کنید و [از فرط امساک] خویشتن را به هلاکت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد. (۱۹۵)

در راه [دین] خدا خرج کنید و به دست خودتان [از فرط امساک] خویشتن را به هلاکت میندازید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

و انفاق کنید در راه خدا و میندازید خود را به دست‌های خود به هلاکت و نیکویی کنید به درستی که خدا دوست دارد نیکوکاران را. (۱۹۵)

و در راه خدا انفاق کنید و نیروهایتان را به نابودی نیفکنید و نیکی کنید زیرا خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

در راه خدا هزینه کنید و [با ترک این هزینه] خود را به دست خویش به هلاکت میفکنید، و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

و در راه خدا، انفاق کنید و [با ترک انفاق] خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۹۵)

و هزینه کنید اندر راه خدای و مه او کنید به دست‌های خویش سوی هلاکی، و نیکوی کنید که خدای دوست دارد نیکوکاران را. (۱۹۵)

در راه خدا [برای تجهیزات جهاد] انفاق کنید و خود را با دست خود [با غلبه‌ی دشمن به واسطه‌ی کمبودها] به هلاکت نیفکنید، و نیکی و نیکوکاری کنید که خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی